

« من از انسانها منصرف نمی شوم! »

« افغانستان، کشوری بدون امید؟ »

(بخش - نهم)

محتوای این بخش با مشاهدات خانم «شیفتن» در سال ۲۰۰۹ آغاز می یابد. این بخش را با عنوان درشت «زندگی با مرده های زیاد» آغاز میکند. او نخستین حادثه را چنین بیان می نماید: « کمی قبل از پرواز بقصد افغانستان، تلفون منزلم در «دورتموند» به صدا درآمد. تلفون کننده غلام محمد بود، او خیلی نا آرام شنیده می شد. او گفت، در حقیقت تقریباً فغان کشید: « عساکر - امریکائی به شفاخانه ما آمده اند، تا عقب افراطیون در بین مریشان جستجو کنند. راست گفته شود نیامند، بلکه در را به لگد زده اند و دست و پای مؤظف دروازه را بسته اند. اونها می توانستند بگویند: « باز کنید! »، واضح است که ماشیندار باید در دست داشته باشند، ایا واقعاً لازم است که با چنین شیوه بیرحمانه عمل کرد؟ ».

پرسیدم: « نمی توانید با آنها صحبت کنید؟ ». خانم شیفتن می نویسد که یک لحظه قلبش از تپش باز مانده است. غرق اندیشه گردیده که برای شفاخانه چه مفهوم خواهد داشت، وقتی انسانها اطلاع یابند که امریکائی ها آنجا بوده اند؟ در عین زمان از اظهارات تلفونی غلام محمد چنین حکایت میکند: « اونها حرف هیچ کسی را نمی شنوند. ما برای اونها هیچ هستیم. » خانم «شیفتن» برایش می گوید: « یکی از شما باید به قوماندان خبر دهد. بعد بمن تلفون کن، وقتی برای شما چیزی حاصل شد. » (صفحه ۲۱۳)

مؤلف می نویسد: « پس از یک وقت که بر من به مانند یک عمرسپری گردیده بود، غلام محمد بار دیگر تماس گرفت: « قوماندان هم کاری کرده نمی تواند. عساکر او را هم نا دیده می گیرند. » روز بعد اطلاع یافته است که عساکر هیچ فرد تحت اشتباه را نیافته بودند. عساکر در پیشروی شفاخانه مورد حمله افراطیون قرار گرفته بودند. یک انفجار و هم فیر ها صورت پذیرفته همچنان تمام شیشه ها از هم ریخته بود. بخش اطفال صدمه دیده، یک زن حامله زخم برداشته است. بعداً دیده شده است که اصابت مرمی بام را نیز تخریب نموده بود. در زمستان وقتی باران می بارید، از آن محل می چکید. ترمیم آن برای شفاخانه مبلغ ۲۰۰۰ یورو مصرف بیار آورد. » (صفحه ۲۱۵)

درینمورد خانم «شیفتن» از خود می پرسد که « افراطیون از کجا می دانستند که امریکائی ها به شفاخانه ما بوده اند؟ آیا کدام اشاره دریافت داشته اند؟ چنین فکر شده می توانست. همچنان می تواند سرعت در باره حرف زده شده باشد. بدلیل آنکه اطراف چک درین زمان بیست و پنج فیصد در دست افراطیون بوده است، طوریکه برای ما گفته شده بود. وقتی عساکر امریکائی در صحنه ظاهر شده اند، در واقعیت امر از نظرهیچکس پوشیده مانده نمی توانسته است و دیگر سریت نداشته است. بر اساس میثاق «ژنو»، عساکر حق ورود به شفاخانه را نداشته اند. وقتی اخیراً در چک بودم، این موضوع را هم به افراطیون از طریق موسفیدان ده و هم به امریکائی ها از طریق «ایمیل» اظهار داشتم. که جنگ خود را جای دیگر به پیش برند، نه در شفاخانه و یا در پیشروی آن. درینجا چیزی را گم نکرده اند. » (همانجا) به ادامه می نویسد: « طبیعی است که در بین طالبان بستر شده تروریست ها می توانند وجود داشته باشند. ولی از همه اولتر وقتی کسی بنا بر معاذیر صحتی به شفاخانه می آید، بحیث مریض شناخته می شود، نه طور دیگر. من بطور شعوری طالبان را مذهبیبون بنیادگرا و یا متعصب نام نمی دهم. بدلیل آنکه، آنچه در افغانستان بوقوع می پیوندد، نه بنیادگرائی، بلکه افراطیت و تروریزم است. » (همانجا)

خانم «شیفتن» به ادامه، عنوان کوتاه به اصطلاح زیربغلی بکار می برد و تحت عنوان « آزادی بسته به زنجیر» چشم دیده ها و برداشتهای خود را بدینترتیب می نویسد: « دوباره به کابل. دو هلیکوپتر در شب داخل محل می گردد. انسانهای خوابیده را به وحشت و وا همه سپردند. مانند پرنده های شکاری، عساکر هجوم بردند. مانند چنگال، نوک سلاح های خود را به جسم مخالف فرو می بردند. دستگیر شدگان مرد را به زندان بردند، جائیکه از آنها تحقیق می نمودند. اطفال و زنان را بحالت وحشت گذاشتند. این عمل روز تا روز ادامه داشت. عنعنات و ارزش ها زیر پاشنه موزه های نظامی ها می افتادند و لگد مال می شدند. زور در واقعیت در را باز کرد، لیکن زخم و کینه از خود بجا گذاشت. این امر زور را تحریک و تقویت نمود. در مسیر راه انسانهای بیدفاع ماندند که غرق فقر و بد روزی شده اند. غرس «مین» ها در جنب راه ها باز هم ادامه می یابد، از جانب اردوی امریکائی تشخیص و خنثی می گردد.

این وضع نیازمندی وسایل و عساکر بیشتر را می طلبد. قهر ویرانی را بدینترتیب نمی توان برطرف ساخت. برخورد های ل می اندازد.....» (صفحه ۲۱۶)

علاوه از وضع نظامی، خانم «کارلا شیفتز» از مزاحمت ها و کنترل های بیمورد پولیس در کتابش تذکر داده، می نویسد که هدف اصلی آنها حصول «بخشش» است. بهر شکلی که شود، بقول مؤلف باید، چیزی بدست آورند. در جریان سفرش به پاکستان برای تهیه ادویه در جایی می نویسد: «... در جریان خرید معمولی ادویه، همه آنچه می خواستیم در دیپو ها، یافتیم. همه اکسیر های حیاتی را، متأسفانه ادویه ضد حماقت، ضد تکبر و غرور، ضد رشوه و فساد اداری، ضد زور، ضد کینه و یا ضد عدم دقت و عدم بی احتیاطی نیافتیم. مستقیماً حماقت که با تکبر مرتبط است، مانند علف هرزه نمو میکند، نه تنها در افغانستان...» (همانجا)

بسیار حاکمیت ها از فعالیت های روزمره می نویسد: بعد از چندین صحبت در باره همکاران شفاخانه، آهسته آهسته تیرماه فرا رسید. اطفال کابل گودی پران های خوش رنگ خود ها را به پرواز می آوردند. «آزادی بسته»، که بالا و پائین شدن آن تابع وزیدن باد می باشد. تاریکی روشنی روز را تصاحب می شد. بزودی ورود سردی متصور بود.

خانم «شیفتز» از واقعه قندوز تحت عنوان درشت «قندوز و افراطیون» نیز در کتابش بدین متن گزارش می دهد: «۴ سپتمبر مصادف با حمله هوایی بر قندوز است. دو تانکر تیل را که افراطیون ربوده بودند و در نزدیکی آنها، مردم وجود داشته اند، بمباران شدند. قریب ۱۴۰ نفر جان های خود را از دست دادند. در جمله افراد ملکی نیز شامل بوده اند. پس از آن فریاد ها بلند شد. درین وقت برایم روشن گردید که در افغانستان هیچگاه نمی تواند یک خط روشن جدائی میان انسان هائیکه طالب اند و انانیکه ملکی اند، کشیده شود. در یک حمله فامیل ها باهم متشکل و متحد می باشند. پسران به پدران یاری می رسانند و پدران به پسران. یک برادر به برادر دیگر. زیرا پیوند های فامیلی خیلی نزدیک و فشرده اند، یک قریب دیگر، برای آنها همیشه ملکی اند، ولو تروریست هایی هم در قطار کشته شدگان تشخیص می شده اند. هیچکس به برادر، پسر و پدر خیانت نمی کند، ولو آنکه فامیل خودش برضد موجود طالب باشد. طبیعی است که در افغانستان مخبر و جاسوس وجود دارند که به حکومت و یا عساکر امریکائی اطلاعات را در باره این و یا آن شخص انتقال می دهند و در جهت توضیح یاری می رسانند. اما باید بدانند که با این کار می توانند غرغره شوند و یا به اقارب آنها صدمه برسد.

چنین حملات عجولانه از جانب نظامیان معنی تداوم تخریب را می داشته باشد. وقتی در مکتب های آلمان در باره افغانستان صحبت دارم، به اطفال می گویم: «انسانها تخریب شده را نمی توان دوباره اعمار کرد. همچنان یک اجتماع کاملاً ویران را...» (صفحه ۲۱۹)

به ادامه می خوانیم: «دیگر این هم راز نیست که عساکر امریکائی افراطیون را می خردند. وقتی قطار های وسایط امریکائی راهی می شوند، برای بعضی ۱۰۰۰ دالر پول حفاظتی می پردازند، تا مورد حمله قرار نگیرند. ولی معنی آنرا ندرد که بر قطار دیگر دوباره حمله نکنند. با پول هر چه می شود بسر رسد...»

در جایی می نویسد: «تمام این سیستم حیرت و واهمه انگیز، خود را افشأ می سازد که کلانسالان ده را قسماً پول می پردازند تا علیه افراطیون عمل کنند. در حالیکه باید کلانسالان ده بیطرف و یا غیر حزبی می ماندند تا بحیث افراد راستکار، فاقد فساد و غیر قابل خرید، میانجی شده می توانستند. یک رسم و عنعنۀ مهم بدینترتیب از اعتبار می افتد.» (صفحه ۲۲۰)

ختم بخش نهم
پایان تقریظ و ترجمه
۰۷،۰۷،۲۰۱۱
دخاو - آلمان